

گفتگو با محمدرضا بهاری

درباره "متون"

در سال ۱۳۷۶، نهادی به نام "متون" به کمک وزارت ارشاد و فرهنگ اسلامی تأسیس شد تا به ترجمه و نشر آثار مهم علمی و ادبی بپردازد. متأسفانه عمر این نهاد به دو سال نرسید و برچیده شد. علی صلح جو با محمدرضا بهاری، یکی از مسئولان این سازمان، درباره هدف، تشکیلات و علل انحلال آن گفت و گو کرده است. هرچند زمان زیادی از این رویداد ناتمام فرهنگی می‌گذرد، چون راوی دست اول است و قبلاً نیز چیزی در این زمینه منتشر نشده، خواندنش بی‌فایده نیست.

– جناب آقای بهاری شما ظاهراً مدیر اجرایی موسسه "متون" بوده‌اید. لطفاً بفرمایید این مؤسسه چه زمانی و چگونه تشکیل شد؟

– چنان راحت می‌فرمایید "متون" که انگار مثلاً مک‌گرو هیل بوده است و همه باید آن را بشناسند. در هر حال شاید بهتر باشد اقلاباً بگویم "موسسه منحلۀ متون". کلمه "متون" مخفف "مؤسسه ترجمه و نشر کتاب" است. این موسسه‌ای بود که در سال ۷۶ به کمک وزارت ارشاد به راه افتاد و حدود یک سال و اندی بعد، باز هم به کمک وزارت ارشاد منتها بامدیریت‌هایی دیگر، به تدریج تحلیل رفت تا آنکه سرانجام در اواخر سال ۷۷ درش به کلی تخته شد. جالب است برایتان بگویم که وزارت ارشاد هیچوقت رسماً این مؤسسه را منحل یا حتی تعطیل اعلام نکرد. در عوض تا می‌توانست سکوت و بی‌اعتنایی کرد. جز تنخواه‌گردان علی‌الحسابی که در اول کار داده بود هیچوقت هیچ پول دیگری به این موسسه نداد، و تمام نامه‌های درخواست تعیین تکلیف متون را بی‌جواب گذاشت. آن یکی دوماه آخر کارکنان "متون" بدون دریافت مواجب در مقابل این ورشکستگی تحمیلی مقاومت کردند. آبدارچی فهمیده و مهربانی داشتیم که حتی پول رفت و آمد از اسلام شهر تا ونک و بالعکس را از جیب نحیف خودش می‌داد و می‌خواست که چراغ متون را به سهم خودش روشن نگه دارد، و خلاصه از این قبیل ایثارهای سینمایی سوزناک، درست مثل آخرین روزهای قبل از سقوط قلعه آلامو، دست آخر حوصله همه سررفت. یک روز عصر درمؤسسه را بستیم، کلیدش را

گذاشتیم پیش همسایه‌های طبقه بالا، که دست بر قضا آنها هم توی کار نشر بودند، و سپردیم که اگر احتمالاً روزگاری وزارت ارشادیه‌ها نگران شدند و آمدند لطفاً سلام ما را به آنها برسانند و کلید را بهشان بدهید. خلاصه خودمان رویمان را کم کردیم و به خانه‌هامان رفتیم و خلاصه متون، در آن یک سالی که فعالیت می‌کرد، در یکی از طبقات یکی از ساختمانهای نسبتاً معمولی متعلق به شهرداری اجاره‌نشین بود. اما هیچوقت نتوانست اجاره بها را - که منصفانه و با تخفیف هم تعیین شده بود- بپردازد. (به این ترتیب این مؤسسه باتمام ناکامی‌هایش شاید تنها مؤسسه‌ای باشد که موفق شده است پول شهرداری را بالا بکشد).

جمعیت کل همکاران تمام وقت و نیمه وقت و پاره وقتی که کم و بیش در این ساختمان مستقر بودند به ۱۵ نفر هم نمی‌رسید. بقیه - اعضای هسته‌های علمی و مترجمان و غیره- از بیرون با مؤسسه همکاری می‌کردند و گاهگاهی فقط برای شرکت در بعضی جلسات به مؤسسه می‌آمدند. دیگر اینکه بنده هم مدیر اجرایی نبودم، مسئول بخش ترجمه و تولید بودم. خلاصه، پرده اول تراژدی متون، که حالا پس از گذشت سالها در ذهن من به نوعی کم‌دی تبدیل شده است از این قرار بود که عرض کردم.

- قدری درباره هدفهای این مؤسسه برایمان بگویید؟

- هدف کلی متون این بود که مرکزی باشد برای ترجمه امین و نشر پاکیزه آثار کلاسیک، متون مرجع، و خلاصه کتابهای ارزشمندی که در آوردنشان عموماً در توان ناشران دیگر- اعم از دولتی و خصوصی- نیست یا اگر باشد هم برایشان "صرف" نمی‌کند. قرار بود به اصطلاح گنجینه مکتوب معارف بشری را هرچه بهتر و بیشتر به زبان فارسی برگرداند. چیزی شبیه به نهضت ترجمه‌ای که در قدیم، گویا در زمان مأمون عباسی، در قالب کانونی به اسم "دارالترجمه" یا "بیت‌الحکمه" و از این قبیل اتفاق افتاده بود. (می‌دانید که مجموعه معارفی که در آن دوره از لاتینی و یونانی به عربی ترجمه شد هنوز هم جزو ابزارهای مباهات تمدن اسلامی است). پس می‌بینید که به این ترتیب - یعنی با تولید کتابهای پرزحمت و نسبتاً کم فروش - متون به هیچ وجه نمی‌توانست مؤسسه‌ای انتفاعی باشد و دست کم تا چند سال اول فعالیتش نیازمند کمک دولت بود. این دست کمی که گفتم چند سالی بود که در شرایط



طبیعی طول می کشید تا متون بتواند به کمک درآمد حاصل از برنامه های جانبی ای که نقشه اش را کشیده بود کم کم روی پای خودش بایستد و دیگر چندان متکی به بودجه دولتی نباشد. به عبارت دیگر متون غیر از هدف اصلی اش - دویله آبرومند معارف خارجی به زبان فارسی - هدفهای فرعی هم داشت که برای رسیدن به آن طرح ها و برنامه هایی تدوین کرده بود. این هدفها کاملاً در خدمت استانداردسازی، روزآمد کردن، و مستندسازی همه مقولات و فنون مربوط به صنعت نشر و بخصوص "نشر رومی" بود. قرار بود متون ضمن تلاش در تدوین ضوابط مبتنی بر تجارب بهترین و موفقترین ناشران ایران و سازگار کردن آنها با امکانات و تحولات جهانی این صنعت، خدمات حرفه ای و آموزشی اش را در زمینه های مختلف نشر، از ویرایش گرفته تا نسخه پردازی و طراحی کتاب، به ناشران و علاقه مندان دیگر بفروشد و از محل این درآمدها مقداری از هزینه های تولید پرخرج آثار کلاسیک را جبران کند. آن اوایل چنان پرحرارت و خوشبین شده بودیم که حتی گمان می کردیم به زودی بانی پاکرقتن "مهندسی نشر" و ایجاد دوره های رسمی و دانشگاهی آن در ایران خواهیم شد. خلاصه، مدتی آنقدر بلندپرواز کردیم که پاک یادمان رفت اول باید باک های ذخیره مان را پر از بنزین می کردیم.

- سازمان و تشکیلاتی که برای این پروژه در نظر گرفته شد بود چگونه بود؟

– متون، با همه برنامه‌های عریض و طویلی که داشت، اصلاً قرار نبود سازمان بزرگ گسترده‌ای باشد. "تشکیلاتی" هم اگر برایش پیش‌بینی شده بود، چیزی نبود که همه‌اش در خود مؤسسه مستقر باشد. قبلاً عرض کردم که کل کارکنان کمابیش مقیم در مؤسسه در حدود پانزده نفر بودند که ممکن بود در آینده تعدادشان دست بالا مثلاً به سی نفر هم برسد، باقی‌اش یک جور تشکیلات غیر مستقر بود که بار اداری و مالی چندانی هم برای متون نداشت.

متون یک هیئت امنای شش – هفت نفره داشت، و یک هیئت مدیره سه نفره که رئیس مؤسسه هم جزو آنها بود. در آن یک سال فعالیتش، موقتاً در قالب چند بخش یا مدیریت – ترجمه و تولید، امور هسته‌های علمی، و امور مالی و اجرایی – فعالیت می‌کرد و البته قرار بود در آینده (ای که هیچوقت نیامد) بخشهایی از قبیل پژوهش و آموزش و روابط عمومی هم داشته باشد. کل تشکیلات داخلی مؤسسه همین بود. اما همکاران غیر مستقر یا به عبارتی تشکیلات بیرونی مؤسسه عمدتاً در دو مقوله خلاصه می‌شد: "هسته‌های علمی" و ناشرانی که قرار بود در مرحله چاپ و توزیع با متون همکاری کنند.

یک بخش مهم و بسیار ضروری متون همین هسته‌های علمی‌اش بود. متون در هر شاخه (و گاهی زیرشاخه)‌ای از معارف، هسته علمی تشکیل می‌داد. هر هسته یک سرپرست و چند عضو داشت. مدیر و اعضای هسته‌ها معمولاً از میان دانشگاهیان یا سایر اهل علم انتخاب می‌شدند که علاوه بر تخصص در رشته‌های خودشان معمولاً سوابق مفید و قریحه‌ای هم در کار کتاب داشتند. وظیفه هسته‌ها انتخاب یا تصویب کتاب برای ترجمه و همچنین پیشنهاد مترجم مناسب و نظارت بر اصطلاحات و ظرایف علمی کتابها بود. در همان یک سال اول، هسته‌های علمی در بیش از بیست رشته و شاخه – از فلسفه تحلیلی و علوم شناختی و ادبیات کودکان و زبان‌شناسی گرفته تا فیزیک و شیمی و آب و فاضلاب – تشکیل شده بود و قرار بود بسته به نیازها در بسیاری رشته‌ها و شاخه‌های دیگر هم شکل بگیرد.

همکاران بیرون دیگر ناشران بودند. البته ناشران "فرهنگی" تری که قرار بود به پشتوانه سوابقشان در انتشار کتابهای بهتر، برای همکاری با متون انتخاب شوند. در هر حال، وظیفه اصلی متون پس از ویرایش ترجمه تمام می‌شد و باقی مراحل تولید و نشر به عهده این ناشران بود. البته قرار شده بود تا مدتی مراحل حروفچینی و طراحی بیشتر کتابها – بخصوص کتابهای خاص و مشکل – در خود متون انجام بگیرد؛ تا وقتی که ناشران همکار بتوانند در این موارد هم هماهنگ با استانداردها و سلیقه‌های متون عمل کنند.

- ویژگیهایی که این سازمان را سازمانهای مشابه متمایز می‌کرد چه بود؟

کلاً اصول و سلیقه‌های حاکم بر متون طوری بود که گمان می‌کنم بشود اسم آنها را "ویژگی" گذاشت، چون در کمتر مؤسسه مشابهی - منظورم مؤسساتی است که به نحوی با مقوله نشر سرو کار دارند- به همه آنها اهمیت داده می‌شد یا می‌شود.

متون- طبق تعریف- می‌بایست کتابهای درجه یک تولید می‌کرد، پس لازم بود که حتی المقدور آدمها و امکانات درجه یکی را هم به کار بگیرد. (برای اینکه این فرصت را از خوانندگان شما بگیرم تا نتوانند توی دلشان بگویند "به به چه فروتن!" باید عرض کنم که ما در میان کارکنان اولیه متون البته درجه دو و سه هم داشتیم). خلاصه، علی‌رغم نداشتن بودجه معین و مصوب، و محرومیت از حمایت‌های مالی، سعی مان این بود که از ویراستار درجه یک، حروفچین درجه یک، نسخه پرداز درجه یک، طراح درجه یک، کامپیوتر شناس درجه یک، و الی آخر استفاده کنیم. در انتخاب یا انتصاب اعضای هسته‌های علمی هم- با معلوماتی که خودمان از افراد داشتیم یا با نظرهای مشورتی دیگر دست اندرکاران - حتی الامکان همین معیار را رعایت می‌کردیم. به خود هسته‌ها هم سپرده بودیم که از پیشنهاد یا انتخاب مترجمان پایین تر از درجه دو اکیداً اجتناب کنند. این تساهل در مورد درجه مترجم علتش این بود که خودمان هم می‌دانستیم که مسلماً نمی‌توانیم در همه شاخه‌های تخصصی کسانی را پیدا کنیم که هم کلیات آن شاخه را بلد باشند و هم مترجم درجه یک باشند. اصولاً اصرارمان بر درجه یک بودن ویراستاران این بود که بتوانند ترجمه‌های مقبول ولی درجه دو را به ترجمه‌های درجه یک تبدیل کنند.

و حالا شما خودتان بهتر می‌دانید که درجه یک‌ها- بخصوص اگر خودشان هم خبر داشته باشند که درجه یک‌اند- معمولاً نازشان را خیلی گرانتر می‌فروشدند- و متون می‌خرید. یادم است که نشان مؤسسه را یکی از بهترین طراحان کشید و سربرگ کاغذهای مؤسسه را یکی از بهترین خطاطان نوشت. حتی جنس کاغذ و پاکتهای متون هم حرف نداشت.

حیف که فرصتش پیش نیامد که این سلیقه‌ها و زیبایی‌ها و آراستگی‌ها در روی جلد و تک تک صفحات کتابهای متون هم به خانه‌های مردم برود. حالا شاید شما فکر کنید که صحبت از این گشاده‌دستی‌ها، آنهم برای دفاع از مظلومیت مؤسسه‌ای که کارش به افلاس و لاجرم به انحلال کشیده است، تبلیغات موجهی نمی‌تواند باشد. اما بنده باید عرض کنم که این نوع اعمال سلیقه‌ها - که البته جمع هزینه‌هایش هیچ سهم قابل توجهی در افلاس متون نداشت- نه

فقط و لخرجی نیست بلکه لازمه کار مؤسسه‌ای است که می‌خواهد ناشران را به پاکیزگی محتوا و آراستگی ظاهر کتاب‌هاشان دعوت کند و بهترین امکانات فنی و گرافیکی امروزی را در خدمت آسودگی چشم و رفاه ذهن خواننده به کار بگیرد. همه خاصه خرجی‌های متون به همین مواردی منحصر می‌شد که یک طرفش مخاطبان مؤسسه بودند، بقیه چیزهایش - آپارتمان و مبلمان و تجهیزات و غیره - بسیار ساده بودند. بله، البته می‌شود برای تظاهر به صرفه‌جویی پشت کاغذهای قبلاً تاپ شده به مردم نامه نوشت؛ می‌شود طراحی کتاب را به آماتوری سپرد که هنوز هم، مثل زمان ناصرالدین شاه، مثلاً وقتی صحبت از کتاب فیزیک باشد، فقط بلد است اتمی بکشد که عده‌ای الکترون دارند ابلهانه دورش می‌چرخند. یا اگر کتاب شیمی به دستش بدهند فوراً روی جلدش را به یک لوله آزمایش مزین می‌کند - ولی در عوض ارزان می‌گیرد! به نظر بنده، بالاخره یک روز باید یاد بگیریم که کار پاکیزه نشر و کتاب - اصولاً کار فرهنگی - مناقصه بردار نیست. صرفه‌جویی و پرهیز از تجمل البته خیلی "جا"های دیگر دارد که اگر راست بگوییم می‌توانیم در آنجاها رعایتش کنیم. (گمان نمی‌کنم نیاز باشد فهرست طولیلی از این جاها در اختیارتان بگذارم).

یک ویژگی دیگر متون این بود که سعی می‌کرد حقوق مادی خدمه کتاب (مترجم و ویراستار و غیره) را حتی الامکان با معیارهای دقیقتر و منصفانه‌تری تعیین کند. اصلاً از این خبرها نبود که - مثل بسیاری از ناشران - همه کتابها را با هر ماهیتی که دارند با مترجم قرار داد "پشت جلد" ببندد؛ یعنی مثلاً مترجم یک کتاب نسبتاً ساده و پرفروش در طی یکی دو سال از چندین چاپ مکرر سهم بگیرد و مترجم دیگری که یک کتاب مشکل تخصصی را ترجمه کرده است، علی‌رغم زحماتش فقط به درصدی از فروش یک چاپ قناعت کند. فرمهای مفصل و دقیق ارزیابی تهیه شده بود که در آنها حق‌الزحمه مترجم با توجه به نوع کتاب، ماهیت و موضوع کتاب، میزان تخصص لازم برای دریافت مطالب کتاب، درجه روانی یا پیچیدگی متن اصلی، و خلاصه عوامل دیگری از این دست تعیین می‌شد. حق‌الزحمه‌ها هم بسته به انتخاب مترجم و بعضی عوامل دیگر، به چند صورت - خرید کامل و یکباره، پیش پرداخت و پشت جلد، و گاهی تلفیقی از اینها - تعیین می‌شد. در مورد حق‌الزحمه ویراستارها هم شبیه همین معیارها اعمال می‌شد. ترجمه‌های آماده به چند نوع - قابل قبول، خوب، و ممتاز - تقسیم‌بندی می‌شد و بدیهی است که در شرایط مساوی، ویراستار ترجمه قابل قبول خیلی بیشتر از ویراستار ترجمه ممتاز پول می‌گرفت.

و سرانجام، یک ویژگی دیگر هم این بود که در مراحل مختلف تولید کتاب، عوامل ترجمه و ویرایش و طراحی و غیره با هم - از طریق ارجاع به بخش ترجمه و تولید یا به هسته علمی مربوط - ارتباط و تعامل داشتند؛ یعنی سعی می‌کردند نقایص کار را به تدریج برطرف کنند و به سلیقه‌های مشترکی برسند.

- آیا در آن مدت عملاً کاری هم انجام شد؟

- در آن یک سال و خرده‌ای که متون دایر بود، همانطور که عرض کردم چندین هسته علمی به تدریج شکل گرفت. بعضی از اینها انگار که منتظر چنین فرصت مغتنمی باشند تقریباً بلافاصله کتابهایی را همراه با مترجمانشان پیشنهاد کردند و پس از تصویب دست به کار شدند. البته همه اینها از قماش کتابهای مرجع یا خیلی کلاسیک (که متون دنبالشان بود) به حساب نمی‌آمدند، اما در هر حال فکر کردیم خوب است محض دستگرمی هم که شده، کار را با همین کتابها شروع کنیم. تا آنجا که یادم می‌آید یکی از آنها یک کتاب دانشگاهی جدید در کلیات زبان‌شناسی بود که قبل از تعطیل متون ویرایشش تمام شد و آماده چاپ بود. دومی کتابی بود تحقیقی درباره یکی از آثار باستانی ایران که هسته باستان‌شناسی نیمی از ترجمه‌اش را تحویل داده بود. سومی کتابی بود درباره نظریه‌های نسبیت که آنهم کارش تمام شده بود. یکی دیگر کتابی بود درباره کلیات انرژی خورشید که نیمه تمام ماند. یک کتاب هم در زمینه‌های فلسفه و عرفان چین پیشنهاد شده بود که پس از مدتها مترجم مناسبش را پیدا کردیم و آنهم در اول راه ماند... و البته چند کتاب دیگر.

تعدادی هم "پروژه" داشتیم، ترجمه و ویرایش دانشنامه‌ها و آثار دیگری که نیاز به مترجمان متعدد داشت در قالب پروژه تعریف و انجام می‌شد. یکی دانشنامه فیزیک بود که کارش تا حدودی پیش رفت و دیگری دانشنامه "آب و تصفیه" که بیش از نیمی از کارش تمام شد. پروژه‌های "ادبیات کودک" و "مباحث زبان‌شناسی" را هم هسته‌های مربوط در اواخر کار متون پیشنهاد کرده بودند که طبیعتاً به جایی نرسید.

قبلاً گفتم که متون در ساختمان نسبتاً قراضه‌ای (متعلق به شهرداری) مستقر بود. این ساختمان از قبل تعدادی مبل و میز و صندلی و گنجه و غیره تقریباً قراضه هم داشت که البته هیچ دوتایی از آنها شکل هم نبود. حتی کامپیوترهای مؤسسه هم قرضی بودند. اموال خود متون منحصر به تعدادی کتابهای مرجع خارجی و داخلی و قدری خرت و پرت و کاغذ و

البته - مهمتر از همه - کارهایی که در دست تولید داشت. متون که منحل شد همه این اموال در اختیار چاپخانه وزارت ارشاد قرار گرفت و به انبارهای آنجا منتقل شد. یکی دو سال بعد خوشبختانه بعضی همکاران مؤسسه و مترجمان کتابها پس از مذاکره با مسئولان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد توانستند چند تا از کتابهای آماده چاپ یا نیمه کاره را از این مخمسه نجات بدهند. مثلاً کتاب نسبیت را خود این سازمان چاپ کرد. کتاب زبان‌شناسی را گویا به "مؤسسه سمت" و گذاشت، و دانشنامه نیمه کاره فیزیک را، در ازای دریافت هزینه‌هایی که تا آن مرحله در مؤسسه متون برایش صرف شده بود، به بنیاد دانشنامه بزرگ فارسی تحویل داد (و بعداً مرکز تحصیلات تکمیلی در علوم پایه تولید و انتشار آن را به عهده گرفت).

- ظاهراً شیوه‌نامه و دوره‌های آموزشی نیز داشتید؟

- بله، در همان سال شیوه‌نامه موقت نسبتاً خلاصه‌ای هم تدوین و چاپ کردیم، با این نیت که در سائهای اول راهنمای کلی خدمه کتاب و ناشران همکار متون باشد و در ضمن راه را برای یک شیوه‌نامه مفصل و جامع باز کند. این شیوه‌نامه منتخبی از معقولترین و متعادلترین و البته منطقی‌ترین شیوه‌های رایج در صنعت نشر را در بر می‌گرفت و در ضمن توصیه‌هایی داشت که گویای روشها و سلیقه‌های خاص متون بود.

در همان یک سال، غیر از کار کتاب، فعالیتهای دیگری هم داشتیم. کمترین اش چند دوره و کلاس بود - درباره کاربردهای کامپیوتر و همچنین درباره درست‌نویسی مکاتبات و گزارشهای اداری - که برای خود کارکنان بخشهای فنی و اداری متون تشکیل شد.

وسط‌های کار متون، به مناسبتی که یادم نیست، پای دو سه پزشک تازه فارغ‌التحصیل به متون باز شد. اینها به کار ترجمه و ویرایش متون پزشکی علاقه داشتند. تشویقشان کردیم. رفتند پنج شش تا پزشک جوان و علاقه‌مند دیگر هم با خودشان آوردند و ما یکوقت به خودمان آمدیم و دیدیم که رسماً برایشان یک دوره آموزش ترجمه متون تخصصی پزشکی دایر کرده‌ایم. دوره آنها بیست جلسه‌ای ادامه داشت. بعد از ایشان امتحان گرفتیم که بعداً بتوانیم خوبترهاشان را به هسته‌های مربوط به پزشکی معرفی کنیم. جالب است بدانید که همگی شان در امتحان قبول شدند. بعد نامه مفصلی هم همراه با نام و نشان آنها به وزارت بهداشت و درمان آموزش پزشکی نوشتیم که چه نشسته‌اید که پزشکان جوانی دارید که یک دوره آموزشی ترجمه و ویرایش را با موفقیت گذرانده‌اند و می‌توانند قدری از هرج و مرج

ترجمه‌های پزشکی پیاده‌روهای راسته دانشگاه در خیابان انقلاب بکاهند؛ پس لطفاً از آنها استفاده کنید! اما گمان نکنم کسی در این وزارتخانه نگران ترجمه‌های متون پزشکی بوده باشد. اما مهمترین و شاید مفیدترین کارمان این بود که در آخرین ماههای حیات متون، یک کارگاه تخصصی ویرایش، برای کسانی که از قبل اهل این کارها بودند، برگزار کردیم. یادم است که آگهی کارگاه را فقط در دو جایی که فکر می‌کردیم برای خریدار شدن آدمهای اهل این کار کافی است چاپ کردیم. یکی در همین مجله شما و دیگری در جهان کتاب. شرایط نسبتاً مشکلی برای داوطلبان گذاشته بودیم. حدود ۹۰ نفر در امتحان ورودی شرکت کردند که ۱۲ نفرشان را بعد از مصاحبه پذیرفتیم. کارگاه در پانزده جلسه دو ساعته برگزار شد و بعضی جلسات آن به سخنرانی استادان مدعو اختصاص داشت، کارگاههای متون البته همه مجانی و خیراتی بودند. در آن روزهای آخر فرصت نکردیم که به شرکت کنندگان، که اینهمه سخت انتخاب شده بودند، گواهی‌نامه‌ای بدهیم تا اقبالاً بتوانند آن را به دیوار خاطراتشان بیاویزند.

— به نظر شما چرا متون موفق نشد؟

- راستش هنوز هم نمی‌دانم. حالا مدتهاست که فکرش را هم نمی‌کنم ولی آن اوایل خیلی دلایل به ذهنم می‌رسید که البته هیچکدام هم به تنهایی نمی‌توانست دلیل موجهی باشد. در یک کلام شاید بشود گفت که متون قبل از اینکه چاه را تا عمق کافی بکند به سرقت پرداخته بود. اما اینکه چرا نتوانست چاه را بکند ممکن است احتمالاً به دلایل زیر بوده باشد:
- شاید این جور طرح‌های خیلی بلندپروازانه هنوز فرصتش نرسیده بود و در نتیجه ضرورتی برایش احساس نمی‌شد.
 - شاید طرح آنقدر خوب بود که عده‌ای دلشان نیامد مال دیگران باشد. یعنی حیفشان آمد که غریبه‌ترها مجری آن باشند.
 - شاید یک روز بازرسی در لباس ارباب رجوع آمده و دیده باشد که اینجا عده‌ای دور هم نشسته‌اند که اولاً به جای چای دارند قهوه می‌خورند و ثانیاً دو ساعت است که با حرفهای صد تا یک غاز دارند با هم کلنجار می‌روند که ببینند آیا مثلاً تأکیدهای مولفی درست به فارسی دوبله شده است یا نه، و در نتیجه دارند وقت بیت‌المال را تلف می‌کنند.
 - شاید هم— به احتمال خیلی قویتر از همه شایدهای قبلی— تغییر مدیریت در وزارت ارشاد علت اصلی پا نگرفتن متون باشد.

در هر حال به نظر بنده کمی حیف شد. متون اگر فرصت می‌کرد و خوب جا می‌افتاد، نفعش به حال فرهنگ و صنعت نشر کشور بود. داشتیم سعی می‌کردیم که همه چیز سر جای خودش باشد. داشتیم یاد می‌گرفتیم و یاد می‌دادیم که کار پاکیزه نشر کتاب چگونه می‌تواند باشد. اما نشد. در هر حال، طبق آنچه در کشور ما زیاد سابقه داشته است یک وقت دیدید در همین آینده نزدیک مؤسسه‌ای با هدفهای مشابه متون با "به به و چه چه" فراوان و با ردیف بودجه مصوب، در ساختمان مجلل و با تشکیلات بزرگی، افتتاح شد. حتی اگر هیئت امناء، هیئت مدیره، و کارکنان ارشدش تا حالا دست به قلم هم نبرده باشند، باز هم اتفاق مبارکی خواهد بود. هیچ عیبی ندارد، ما که بخیل نیستیم، ولی خوب، مال ما هم گناه داشت و یک قدری حیف شد.